

این بحث، اولین بار برای نشریه کودکان مقدمند و در پاسخ به سؤال زیر "آیا پدر و مادر حق دارند که نظرات و دیدگاهها سیاسی، ایدئولوژیک و مذهبی خود را با توسل به تحقیق، تحمیل، تبلیغ و یا استدلال و بحث به کودکان، منتقل کنند؟"، نوشته شد. در کنفرانس کودکان مقدمند، در ۱۸ و ۱۹ ماه فوریه ۲۰۰۵، این بحث به زبان سوئدی از سوی نگارنده، ارائه شد. در حال حاضر این بحث با تغییراتی به صورت زیر، منتشر می شود.

## فرزاد ادیبی- مای 2005

### بعنوان مقدمه:

راستش من خودم هم، بارها در طول زندگی و رشد بچه هایم، با این سؤال مواجه شده ام. در بحثهای خانواده گی و دوستانه، این سؤالها همیشه به نوعی مطرح بوده است. راستش اگر بخواهم در یک سطر به سؤال شما جواب بدهم، جواب منفی است. یعنی اینکه هیچ پدر و مادری حق ندارد که نظرات و فلسفه زندگی خود را چه مذهبی و چه غیر مذهبی، چه خوب، چه بد، چه مضر با حال کودک و چه مفید به حال وی، به او تحمیل و تحقیق، کند. البته مطمئناً نه شما و نه خواننده گان شما، با این جواب کوتاه من قانع نمی شوید و من هم همچین انتظاری ندارم. قبل از اینکه به استدلالهای خودم، به نفع جواب منفی ام پردازم، به بررسی کوتاهی از، چگونگی شکل گیری این سؤال و همچنین استدلالهای پدران و مادرانی که معتقدند، حق دارند که نظرات و عقاید مذهبی، سیاسی خود را به کودکان خود، منتقل کنند، می پردازم. مسلماً همه پدران و مادران، در این رابطه هم نظر نیستند. دسته ای اعتقاد دارند که این حق هر پدر و مادری است و حتی پدر و مادر حق دارند، کودک را بر مبنای سلیقه و نظرات شخصی خود، تربیت کنند. این دسته از پدران و مادران، خود را صاحب و مالک کودک می دانند. شیوه تربیتی این دسته، سنتی و روزمره است. از هر روشی سود می جویند تا خواست خود را به کودک، تحمیل کنند. در نزد ایشان، تنبه بدنی و روانی، جزئی از شیوه تربیتی است. این گروه و پدران و مادران مذهبی، معتقدند که کودکی که در یک خانواده مسلمان، به دنیا بیاید، مسلمان است. همچنین در خانواده، یهودی، یهودی است، در خانواده مسیحی، مسیحی است و کودک یک خانواده، غیر مذهبی (کافر) غیر مذهبی است. این خانواده ها، حق و حقوق کودک را به هیچ وجه به رسمیت نمی شناسند و برای کودک به عنوان یک انسان با حقوق برابر، ارزشی قائل نیستند. دسته ای دیگر که به دسته اول هم نزدیک هستند، معتقدند که این فقط حق پدران و مادرانی است که مذهبی هستند و به خدا نزدیکند. کودک را هدیه خدا به خویش می دانند. خداوند برای اینکه آنان را در زندگی خشنود و خوشبخت کند به آنان کودکانی را ارزانی داشته است. این دسته، کودک را بره ای تصور می کنند که محتاج شبان است. این همان تصویر و رابطه ایست که خود با خدا و امام خود، دارند. این دسته از پدر و مادران به راحتی می توانند، برای رضای خاطر خدا و امام خود، کودک خویش را به سختترین مجازاتها برسانند و حتی تا به دانه می توانند پیش روند که حاضرند، کودک خویش را در مقدم خدای خود، قربانی کنند. ماجرای ابراهیم و پسرش، داستانی آشنا، برای این خانواده هاست. این خانواده ها به راحتی کودکی را که خلاف آنان، اندیشه و تفکر کنند، طرد می کنند. دسته ای دیگر از پدران و مادران، معتقدند که خانواده های مذهبی و سنتی، حق ندارند، نظرات خود را به کودکان خویش منتقل کنند، اما خانواده های امروزی و مدرن و لائیک، این حق را دارند. چرا؟ چون این پدران و مادران تحصیلکرده، هیچوقت، اشتباه نخواهند کرد. و مسلماً این به نفع کودکان ایشان است که از نظرات خوب، امروزی و مدرن پدران و مادران خویش، دنباله روی کنند. این پدران و مادران فکر می کنند که حق دارند، چون، هیچگاه از تنبه بدنی و خشونت و تهدید، استفاده نمی کنند بلکه با استدلال و توضیح و تشریح نظرات خود، توجه کودک را به این نظرات و ایده ها، جلب می کنند. کدام از این

پدران و مادران حق دارند؟ شما به کدام یک از این پدران و مادران تعلق دارید؟ آیا گروه دیگر از پدران و مادران هم هست که چیز دیگر بگویند؟

### استدلال های از پدران و مادران، کدام است؟

در قسمت پایانی مقدمه، چند سؤال مطرح شد، من به سؤال دوم نمی توانم جواب دهم، این شما هستید که می توانید به آن جواب بدهید. اما به سؤال اول و سوم، می توانم جواب دهم. جواب سؤال اول، کل موضوع بحث ما است، که به آن خواهیم پرداخت. اما سؤال سوم، بله پدران و مادرانی وجود دارند که به گونه ای دیگر فکر می کنند. این دسته از پدران و مادران بر خلاف دیگران، به هیچ وجه نمی خواهند که نظرات و ایده های خود را، به کودکان خود منتقل کنند. دلایل این گروه از پدران و مادران برای این موضوع گیریشان، مسلم با هم فرق می کند. اما در این امر مشترکند که با انتقال نظرات و ایده های خود به کودک، اولاً حقوق انسانی و مستقل کودک را زیر پا گذاشته می شود و دوماً به رشد مستقل فکری، روانی و جسمی وی، آسیب جدی زده می شود.

در هر صورت بررسی جواب این سؤال را، من مایلم در دو جنبه بررسی کنم. جنبه اول، جنبه حقوقی قضیه است. یعنی اینکه با توجه به حق و حقوق انسانی و قانونی کودک، پدر و مادر می توانند، اینگونه رفتار کنند و رشد نظرات مستقل کودک را زیر پا بگذارند؟ جنبه دوم، جنبه روانی قضیه است. یعنی اینکه در پی این رفتار از سوی پدر و مادر، چه ضربه ای به کودک می خورد. و رشد سالم روانی، فکری و جسمی کودک، چه می شود؟ جنبه حقوقی قضیه را بهتر است اول بررسی کنیم. حق و حقوق کودک عمومی است و ربطی به جا و مکان و یا ایده و مذهب پدر و مادر ندارد. حقوق کودک به اصولی تکیه دارد که حقوق جهانشمول انسان، بر آن مبنا است. دسته اول یعنی سنتیها، دسته دوم، مذهبها و دسته سوم که شاید ما بتوانیم اصطلاحاً آنان را "روشنفکران" بنامیم. اینان همگی در یک نظر مشترکند و آن اینکه آنها به عنوان پدر و مادر حق دارند که خوب و بد کودک خود را تعیین کنند. این حقی است که آنان، نه تنها بطور طبیعی برای خود قائل هستند بلکه در پی اثبات این حق، استدلالهای خاص خود را نیز دارند. پدران و مادران سنتی که بر اساس سنتهایی که با آن بزرگ شده اند با کودک خود رفتار می کنند. بدون اینکه این امر را آگاهانه پیش ببرند، دست به این کار می زنند. و بطور روزمره سعی بر این دارند که فکر، رفتار و حتی علائق کودک خود را تحت کنترل خود در بیاورند. کودک ایشان باید همانند ایشان به آینده، تحصیل، عشق و خوشبختی فکر کند. تعریفی که کودک ایشان از خوشبختی انسان می دهند، باید همانی باشد که این پدران و مادران به آن معتقد هستند. استدلالهای این دسته بسیار ساده و عامیانه است. مانند، خوب حالا ما که به حرف پدر و مادرمان گوش دادیم و هر چه آنها صلاح دانستند کردیم، مگه بد شدیم؟ و یا، تا بوده و هست، همیشه پدر و مادر بودند که برای بچه هایشان تصمیم می گرفتند. و یا، مگر پدر و مادر، بد بچه اش را می خواهد، نه؟! شما در بحث با این گروه، با از این قبیل استدلالها مواجه می شوید.

پدران و مادران مذهبی، (در این جا مد نظر من از مذهب، همه مذاهب رسمی و غیر رسمی، سکتها و عقاید سازمان یافته ایست که انسان را بنده منبع قدرتی ناشناخته و یا شناخته شده می داند که قوانین و مقررات این منبع، بر این انسان لازم الاجراست.) کودک خود را لطف خداوند خویش به خود می دانند. کودک بخششی است از جانب خداوند، برای خشنودی بنده مؤمن خود. این گروه بر اساس قوانین و مقررات الهی، کودک خود را "تربیت" می کنند. این گروه از پدران و مادران بر عکس گروه اول از قوانین و مقرراتی مشخص و معینی پیروی می کنند. بنابر این، اینان هدف دارند و می دانند که چگونه کودکی و با چه خصوصیتی باید بزرگ کنند تا خداوند از آنان راضی باشد. این دسته از پدر و مادران کودکان خود را وسیله ای برای معامله با خدای خویش، می دانند. اینان کودک نافرمان را که مانند آنان سر تعظیم در برابر خدای آنان پایین نیارود، بسرعت برق طرد، می کنند. گفتم که اینان در

پرت کردن کودک نافرمان و غیر مذهبی به کوچه، لحظه ای تردید، نمی کنند. اینان تا به آنجا می توانند پیش بروند که آماده اند کودک خود را در صورت ضرورت، قربانی خدای خویش کنند. داستان ابراهیم و پسرش، در دوره عروج جمهوری اسلامی در ایران، بارها اتفاق افتاد. استدلالهای این گروه، خشک تر، خشن تر و بی ریشه تر از گروه اول است. شانس اینکه، گروه اول را بشود، در بحث و مجادله منطقی، قانع کرد، بسیار بیشتر است تا گروه دوم، به این دلیل ساده که گروه اول نظرات و مقررات مدون و نوشته شده ای ندارد. و همچنین به تجربه روزمره و زندگی شخصی خود و اطرافیانش، متکی است. از سنتهای خانواده گی و یا محلی، تغذیه می کنند. اما گروه مذهبیها، آئین و مقررات نوشته شده ای دارند، که تخطی از آن، جرمی نابخشودنی است و خداوند خاطی را، مجازات می کند. این گروه از پدران و مادران، در برابر بحثهای روشنگرانه در باره حقوق کودکان، مقاومت بیشتری می کنند. و اما گروه سوم و یا همان "روشنفکران"، استدلال ایشان، امروزی تر، جا افتاده تر و به ظاهر، منطقی تر است. این دسته از پدر و مادران، خود را "عالم"، می دانند. تحصیل کرده هستند و به علم و فنون امروزی و مدرن، آشنا هستند. معمول ترین استدلال اینان، این است که چرا نه، مگر نه اینکه ایشان، به خرافات اعتقاد ندارند، به علم و دانش معتقد هستند. و مگر نه اینکه نظرات ایشان در مقایسه با گروههای اول و دوم، مدرنتر و امروزی تر است. پس چرا نباید که کودک خود را با گفتگو و بحث قانع کنند که نظرات و عقاید ایشان را بپذیرند. مثلاً درس خواندن و ادامه تحصیل که چیز بدی نیست. ورزش و حرفه ای شدن در یک رشته ورزشی که چیزی بدی نیست. موسیقی و یافتن مهارت در نواختن یک ساز، مگر بد است. می شود بچه را سازمان داد که در فعالیتهای ورزشی و موسیقی، شرکت کند. این گونه آینده بهتر و خوشبختتری خواهد داشت. اینان معتقدند که نظرات فلسفی، اجتماعی و سیاسی اشان، نه تنها کامل، بلکه به نفع انسان و بشریت معاصر هم هست. بر همین اساس ایشان، حق مسلم خود می دانند که کودک خود را بر اساس این نظرات و اندیشه ها "تربیت" کنند. قانع کردن این دسته که شما حق رشد مستقل فکری و جسمی کودک را زیر پا می گذارید، نه تنها ساده نیست که خیلی سخت و پیچیده است. چرا که این دسته، می پندارند که جواب همه سؤاها را دارند. بر هر دانشی، حتی علم روانشناسی و پداگوژی، احاطه کامل دارند.

### حقوق کودکان، چه می شود؟

روشها و دلایل این گروه های مختلف، پدران و مادران با هم متفاوت است. عده ای با خشونت و زور و تحمیل می خواهند این نظر خود را پیاده کنند و عده ای دیگر، با بحث و گفتگو و قانع کردن کودک، می خواهند این کار را انجام دهند. اما با اینحال، همه آنان در یک امر، یعنی زیر پا گذاشتن حق ابتدایی و انسانی کودک برای یک رشد مستقل فکری، با هم مشترک هستند. برای من روشهای این پدران و مادران اصلاً مهم نیست، مهم نتیجه این روشها، است. کنوانسیون بین المللی حقوق کودک، هر چند ناقص و پر از اما و اگر است، اما در چند جا به استقلال رشد جسمی و روانی کودک، تاکید کرده است. هر چند که دولتها بنا بر سیاستهای روز خود، تفسیرهای متفاوتی از این سند، به دست می دهند، اما برای شروع می توانیم به آن استناد کنیم. در بخش "حمایت کودکان در برابر سوءاستفاده" آمده است: "حکومتها با تکیه بر تمام امکانات قانونی، اداری، اجتماعی و آموزشی، کودک را در مقابل هر شکل از رفتار سهل انگارانه با آنها، سوءاستفاده جنسی و تجاوز جسمی یا روانی، حمایت می کند." من رفتار "سهل انگارانه" را اینگونه تفسیر می کنم. رفتاری است که رشد سالم و مستقل کودک آسیب می بیند. این رشد سالم و مستقل، شامل رشد جسمی، فکری و روانی کودک، نیز می باشد. همچنین "تجاوز روانی" من در همین حیطه می بینم. یعنی "تجاوز به رشد مستقل فکری و روانی کودک". در بخشهای "آزادی عقیده"، آزادی مذهب، وجدان و افکار" و "حفظ محدوده شخص" به حق کودک برای یک رشد مستقل فکری و روانی، با اما و اگرهایی تاکید شده است. جمله "محدوده شخصی و خصوصی هیچ کودکی قابل تعرض نیست" را چگونه می شود، تفسیر کرد. مگر نه اینکه رشد مستقل فکری کودک، یعنی اینکه کودک حق دارد، مستقلاً نظرات فلسفی، سیاسی، مذهب و

علمی خود را، در روندی با رشدی طبیعی و به دور از اجبار و تحمیل، انتخاب و یا کشف کند. در بیانیه کنوانسیون حقوق کودک، اما و اگرهای معمول قدرتمدارن به چشم می خورد. این اما و اگرها همانهاییست که دولتها برای محدود کردن حقوق انسانی کل بشر، به کار می گیرند. " حفظ امنیت ملی، نظم عمومی، اخلاق و عفت عمومی" نمونه هایی از این اما و اگرهاست که دست دولتها را برای محدود کردن حقوق کودک و در واقع برای عدم حمایت از کودک در برابر تعرضهای جامعه، به ویژه پدر و مادر و دیگر اعضای خانواده، باز می گذارد. همین سند ناقص کنوانسیون حقوق کودک، کافی است که بتوان به صراحت گفت که هیچ پدر و مادری ولو، بهترینهایش، با بهترین ایده ها حق ندارند که عقاید خود را ولو با بحث و گفتگو به کودکان، منتقل کنند. این امر، ابتدایی ترین حقوق انسانی کودکان را، زیر پا می گذارد. اما سند دیگری هم هست که می شود به آن مراجعه کرد. سندی مدرن تر و انسانی تر، سند آلترناتیو " کودکان مقدمند".

در اینجا نگاه کوتاهی به بیانیه حقوق کودک که پیشنهاد جلیل بهروزی و هما ارجمند است به شکل کودکان مقدمند می کنیم. این سند به وضوح و به روشنی، مرزبندی جدی خود را به هر گونه فشار و تحمیلی و تحمیلی به کودک، اعلام می کند. این سند برخلاف سند کنوانسیون، که به اجرا درآمدن سند حقوق بین المللی کودک را مشروط می کند به اینکه این اصل ارتجاعی دولتهای ضد بشری " حفظ امنیت ملی، نظم عمومی، اخلاق و عفت عمومی"، به خطر نیفتاد. به روشنی در مبانی این بیانیه آمده است:

\* رفتار هر جامعه با کودکان محک ارزیابی درجه انسانی بودن و آزاد بودن آن جامعه است.

\* منفعت کودکان بر هر ملاحظه و منفعت ملی، قومی، مذهبی، نژادی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک مقدم است.

\* حیات پایه ای ترین حق هر کودک است. از این رو جسم و روح کودکان باید از هر نوع تعرضی مصون باشد.

\* کودک ملک شخصی کسی نیست. پدر، مادر و دولت صاحبان کودک نیستند.

این سند حقوق کودکان را جهاشمول می داند و رفاه و سعادت کودک را مستقل از وضعیت مالی و خانواده گی کودک، امری می داند که باید از جانب جامعه و مسئولین آن پاسخ بگیرد. سند آلترناتیو کودکان مقدمند بر اصل رشد مستقل و آزادانه جسمی و روحی تاکید می کند و این را یکی از اهداف خود می داند. این سند بر آماده کردن محیط برای رشد و شکوفایی آزادانه نیاز مادی و روحی کودک، تاکید ویژه ای دارد. رشد و شکوفایی آزادانه کودک با دخالت، تحمیل و تحمیل عقاید پدر و مادر، به هیچ وجه تامین نخواهد شد. در بخش بررسی تاثیرهای روانی این روش پدر و مادران بر کودک، این موضوع را ثابت خواهیم کرد. همچنین در سند پایه ای کودکان مقدمند، تاکید می شود که یکی دیگر از اهداف این تشکل متوقف کردن هر گونه "تعرض به جسم و روح کودکان" است. ملاحظه می کنید که این سند، برخلاف سند کنوانسیون، هیچ اما و اگری را برای متحقق شدن حقوق جهانشمول کودک، به رسمیت نمی شناسد. تعرض به روح و افکار کودک، چه بر خشونت و زور متکی باشد و چه بر تحمیل و فریب کودک، نتیجه اش یکی است، ضربه خوردن به رشد مستقل و آزادانه روحی و فکری کودک، این آن تعرضی است که با روشنی تمام، سند پایه ای و سند آلترناتیو کودکان مقدمند، نه تنها با آن مرزبندی دارد، بلکه علیه آن به مبارزه، خواهد پرداخت. این اسناد معیار درجه انسانی و آزاد بودن هر جامعه را، رفتار آن جامعه، با کودکان می داند. و بر این اساس است که تشکل کودکان مقدمند، علیه جوامعی که رفتار نادرست و ضد انسانی با کودکان دارند، به مقابله بر می خیزد و با تمام توان، سعی در افشای فشارها و تعرضهای که به حقوق کودکان می شود، چه از جانب دولتها و ارگانهای مشخص و متشکل و چه از جانب پدر، مادر و یا خویشان کودک، خواهد کرد. در بخش بعد به بررسی ضایعاتی تحمیل عقاید و نظرات پدر و مادر به کودکان، خواهیم پرداخت. این موضوع را

از جنبه روانی و پداگوگی آن بررسی خواهیم کرد.

## این روشها، چه آسیبهای به کودک، می زند!

در این بخش، نوبت به بررسی آثار مخرب تحمیل عقاید و نظرات پدر و مادران، به کودک می رسیم. ابتدا به آن بخش از پدران و مادرانی می پردازیم که برای رسیدن به هدف خود، یعنی تحمیل فلسفه زندگی خود به کودک، از هر شیوه ای، حتی خشونت و تنبیه بدنی، استفاده می کنند. در نزد ایشان، تنبیه بدنی و روانی، جزیی از شیوه "تربیتی" است. دو دسته نخست، یعنی پدران و مادران سنتی و مذهبی، در این فهرست قرار می گیرند. هر چند دلایل استفاده از خشنود و تنبیه بدنی در نزد این دو دسته فرق می کند، اما آثاری که از این شیوه بر روح و جسم کودک می ماند، یکی است. تاثیر منفی تنبیه بدنی بر رشد سالم جسمی و روانی کودک، در این دوره از تاریخ، نه تنها بر قسمت بزرگی از مردم دنیا، روشن است. بلکه در بسیاری از کشورها، تنبیه بدنی غیر قانونی است. در بیست سال اخیر، کشورهای بیشتری، تنبیه بدنی کودک را، ممنوع اعلام کرده اند. بخشی مهمی از تنبیه بدنی، تنبیه روانی است. یعنی اینکه از آغاز داد زدن بر سر کودک و تهدید وی به کتک زدن تا انجام این عمل، کودک در برزخی از ترس و احساس عدم امنیت، زندگی می کند. معمولاً کتک زدن کودک به وسیله پدران و مادران، همراه است با فحش و بد و بیراه و تحقیر. حتی اگر همراه با این نباشد، نفس تنبیه بدنی، تنبیه روانی است. خورد کردن روحیه تنبیه شونده، مد نظر است. بسیار عجیب نیست که از شکنجه جسمی برای درهم شکستن روحیه زندانیان، در زندانهای کل تاریخ استفاده شده و استفاده می شود. کتک زدن کودک، رفتاری حیوانی است که مضمونی جز این ندارد که "کودک" ارزش انسانی برابر با ما را ندارد. این حس را کودک لمس می کند و به خود می گیرد. بعد از تکرار عمل تنبیه بدنی کودک، این حس، یعنی بی ارزشی، ترس، ناامنی و عدم اعتماد به نفس، به احساس دائمی کودک تبدیل می شود. کودکی که دائماً مورد آزار اذیت جسمی قرار می گیرد، کودکی است با روحیه بسیار ضعیف، متزلزل، بی ثبات و شکننده. این کودک قدرت تصمیم گیری مستقل خود را از دست می دهد. شهامت مقابله با مشکلات درسی، مدرسه و زندگی را، ندارد. در خانواده های مذهبی، اعم از مذهبهای بزرگ مانند اسلام و مسیحیت تا سکتهای عجیب و غریب امروزی، کودک، بویژه کودکان دختر، مورد اذیت و آزار بیشتر قرار می گیرند. در خانواده مسلمانانی که بر اعتقاد اسلامی خود بسیار راسخ و جدی هستند، کودکی که جنس موئنث دارد، وضعیت بسیار وحشتناکی دارد. در کشورهای اسلامی خاور میانه، استفاده از حجاب، نه تنها در بسیارهای از خانواده های اسلامی، اجباری است، بلکه در بسیاری از کشورها، قانون کشوری است. حجاب بر سر یک دختر نه ساله کردن، وی را از بازی آزادانه با دوستان پسرش، ورزش کردن، شنا و خیلی دیگر از رشته های ورزشی، محروم کردن، مساویست با خفه کردن رشد آزادانه روحيات و خصوصیات اخلاقی یک انسان، این مانند این است که کودک شما، از تجربه و آموزش بخشی از دنیای امروز محروم شود. و در بزرگسالی، چگونه همچین کودکی می تواند، مشکلات زندگی در این دنیا، را بفهد و حل کند. بخشی از خانواده های مسلمان که در اروپا زندگی می کنند، مدعی هستند که نه تنها حجاب را، بلکه هیچکدام از قوانین اسلامی را به کودک خویش، تحمیل نمی کنند. اینان مدعی هستند که کودک ایشان، داوطلبانه، چادر سر می کند، نماز می خواند و به مسجد می رود. کودکی که همکلاسیهایش، هیچکدام حجاب ندارند، نماز نمی خوانند، به جای مسجد و کلیسا به دیسکو می روند و قید و بندهای جامعه را به مسخره می گیرند. اگر فرض کنیم که این ادعا درست است که ایشان از تحمیل و خشونت، استفاده نمی کنند، چگونه باید این تناقض را تحلیل کرد. حتماً شما به عنوان پدر و مادر برایتان اتفاق افتاده که در حضور فرزندان، خصوصیات کودکی که مد نظر شما است و می تواند عشق شما را به خودش، بخرد، را ترسیم کنید. برای اینکه من بتوانم کودکم را وادار کنم که آنچه که من فکر می کنم درست است بکند، کافی است که بگویم که "چقدر تو با روسری قشنگتر می شوی"، چقدر رنگ این چادر به تو میآید"، من عاشق بچه ایم که نماز می خواند و به مسجد می رود". کودک من برای جلب عشق من

به خود، تمام تلاش خود را می کند تا آرزوهای گفته و ناگفته مرا، در مورد خویش، جامعه عمل ببوشاند. برای یک کودک ۹ ساله هیچ چیز در دنیا، مهمتر، تعیین کننده تر، آرامش دهنده تر و لذت بخشتر از عشق پدر و مادر و ابراز این عشق نیست. این بخش روانی و ظریف زندگی کودک است که همه چیزش را از خانواده، پدر و مادر می گیرد. لازم نیست پدر و مادری با کتک و توهین چیزی را به کودکی تحمیل کنند، کافی است که شرط دوست داشتن و عشق خود را به کودک، ابراز این شرط می تواند مستقیم و یا غیر مستقیم باشد، انجام نظرات خود، اعلام کنند. کودکی که کشف کنند، پدر و مادرش وی را به خاطر این کار و یا آن نظر دوست دارند و یا ندارند، هر کاری خواهد کرد که خود را به شکل دلخواه پدر و مادر در بیاورد. کودک ما در عالم کودکی خود، با دانش و آگاهی که در چند سال اول زندگی خود، اندوخته است، خانواده، برایش مهمتر از هر خواست و آرزوی است. کودک ما که از زمان تولد تا به حال با ما زندگی کرده است، آلترناتیو دیگری را نمی شناسد. به این ساده گی نیست که کودکی نه ساله بتواند، شورش کند و در مقابل خواست پدر و مادر خود قد علم کند. شما خود کودک بودید و حتماً این احساس را داشتید. و اگر به کودکان دقت کنید و این موضوع را برای آزمایش هم شده، تست کنید. حتماً احساس کودکان را خواهید شناخت.

گفتیم که کودک ما، آنقدر به ما وابسته است و آنقدر ذهن کوچک و ساده اش، پاک است، که حتی اگر ما با تنبیه و داد و بیداد، بیگانه باشیم، کافی است که او بو ببرد که ما از او "چه خصوصیتی" انتظار داریم، او تمام تلاشش را خواهد کرد که برای جلب محبت ما، آن خصوصیات مورد نظر ما را کسب کند. این مسئله خیلی حساس است و به سادگی نمی توان از کنار آن گذاشت. شما حتماً، مایلکل جکسون را می شناسید. سلطان پاپ جهان. از نظر پسر من، مایلکل یک خدا است. خدای موزیک، خدای رقص، خدای هنر. البته خیلی جاهها، او حق دارد، واقعاً، مایلکل جکسون هنرمند بزرگی است. اما وقتی، این رسواییها را، مایلکل به بار آورد، من با پسر، بر سر این موضوع که آیا حقیقت دارد، یا نه، بحثمان شد. یکی از استدلالهای او خیلی جالب بود، وی گفت: ببین پدر به این موضوع توجه کن که مایلکل دوران کودکی خیلی وحشتناکی داشته، پدرش مجبورش می کرده که روزی ۱۲ تا ۱۴ ساعت تمرین کنه، حق بازی با دوستانش را نداشته، اصلاً مایلکل مثل یک بچه معمولی بزرگ نشده، توی فابریک جکسوها تولید شده که بشه، سلطان پاپ و شده، اما، مریضه و بدبخت، من فکر نمی کنم حتی اصلاً توانایی داشته باشه که یک سکس معمولی داشته باشه، چه برسه به سواستفاده از دیگران". این نظر پسر من بود، با اینکه او بلاخره می خواست از مایلکل دفاع کنه، کاری ندارم، اما این که مایلکل قربانی و مریضه و دلیل این امر را رفتار پدر مایلکل می دانست، برایم جالب بود. رفتار پدری که خوشبختی فرزندش را هدف قرار داده بود. خوشبختی که او برای پسرش معنی می کرد. شغلی که او از همان نوزادی، برای مایلکل، در نظر گرفته بود. همه می دانند که مایلکل از پاپ هم طرفدار بیشتر داره، و اگر همین الان حتی بعد از اینمهمه رسوایی، وارد هر کشوری بشه، میلیونها نفر به استقبالش، می روند. این انسان به استناد داستان زندگیش، قربانی انتقال نظرات و افکار پدر به وی، است. پدر وی که منظور بدی نداشته، می خواسته که مایلکل یک هنرمند، بزرگ شود، پولدار و قدرتمند، شود، که شده است. اما آیا واقعاً مایلکل، با داشتن این همه شهرت و ثروت، خوشبخت است. نه؟ به استناد زندگی نافرجامش و به استناد، هیبت نابود شده اش، نه، او خوشبخت نیست. و هیچ کودکی خوشبخت نخواهد شد، اگر بر اساس نظرات و افکار پدر و مادرش شکل، بگیرد. اولین و مهمترین مشکل این کودکان این است که "من" خویش را نمی شناسند. و در طول زندگی بزرگسالی، در جستجوی این "من" هستند. به هر دری می زنند، تا "خودشان" را پیدا کنند. معمولاً هم این درها، یا بسته یا به بیراهه، منتهی می شود. کودکی که مثل مایلکل، یک رشد سالم فکری و جسمی مستقل نکرده باشد، تا به ابد، خود را به شکل آدمهای دیگر در می آورد، تا شاید این "من" گمشده خود را پیدا کند. این "من" برای هر انسانی ویژه و خاص است. برای همین هم هست که انسانها، این همه با متفاوت هستند، و تقریباً غیر ممکن است که شما، دو انسان را، پیدا کنید که همه چیز آنان، جسمی، روحی اخلاقی یکی باشد. رشد مستقل فکری و روحی و به دور از هر گونه دخل و تصرف کودک، این "من" ویژه و

خاص وی را می سازد. این "من" هر چه باشد، خوب و بد از نظر ما، دوست داشتنی و یا قابل نفرت، این آن ماتریالی است که کودک می تواند، با تکیه به آن، خوشبختی و آسایش خویش را کشف کند. این "من" که برای هر فرد ویژه گی خاص آن فرد را دارد، در زندگی انسان نقش تعیین کننده را دارد. همین "من" است که موفقیتها و شکستهای زندگی را برای انسان، رقم می زند. به آنها معنا و مفهومی دگرگونه با برداشت دیگران می دهد.

در این بخش به سراغ گروه سوم، می رویم. پدر و مادرانی که خود را "روشنفکر"، "امروزی" و "مدرن" قلمداد می کنند. عمدتاً تحصیلکرده هستند. وضعیت مالی و شغلی خوبی دارند. این گروه هم اعتقاد دارند که کودک خود را باید آنگونه "تربیت" کنند که آنها تشخیص می دهند، درست است. استدلال ایشان را در بخش نخست بررسی کردیم. منطق ایشان قوی است و بسیار حق به جانب، هستند. از خشونت، استفاده نمی کنند. از اینکه نیت خیر دارند، کاملاً حق با ایشان است. در میان این عده انسانهای یافت می شود که برای آزادی و حقوق انسانها فعالیت و مبارزه می کنند. آدمهای منفی نیستند که به دیگران نظر خود را تحمیل کنند. نظرشان این است که وقتی می شود، کودک را به گونه ای تربیت کرد که خوشبخت شود، آینده ای مطمئن داشته باشد، چرا نکنند. اینان کودک خویش را به کلاسهای گوناگون ورزشی، موزیک و درس می فرستند تا از کودک خود یک ورزشکار حرفه ای، موزیسین و یا دکتر و مهندس، بسازند. ظاهراً، این دسته به کودک خویش، چیزی تحمیل نمی کنند. با کودک خویش، بحث می کنند و کودک خویش را قانع می کنند که این روش پیشنهادی آنان، بسیار بهتر است. تصور کنید که من در مقام پدر با کودک ۸-۹ ساله ام به بحث بنشینم. امتیازیاتی که دارم، دانش و تجربه، پنج برابر کودکم، امتیاز پدری، عشق کودکم به من و چیزی که معمولاً در تحلیل اول در نظر گرفته نمی شود، قد و قواره فیزیکی من، این امتیازیاتی است که من دارم. به نظر شما، کودک من در برابر من شانسی دارد؟ آیا این یک بحث یکطرفه خواهد بود. این یک عرصه نابرابر بحث و گفتگو با کودک است. استدلال این دسته از پدر و مادران که ما چیزی را به کودکمان تحمیل نمی کنیم، بیشتر شبیه یک شوخی بی مزه است. شخصیت کودکی که این گونه، تحمیل می شود، با کودکی که با تهدید و تنبیه بزرگ می شود، فاصله زیادی با هم ندارند. کودکان دو شخصیتی و چند شخصیتی، حاصل همین تحمیلهای و تمیقها، است. در میان بخشی از نوجوانان و جوانان ایرانی، به خوبی می توانید این دو شخصیتی را مشاهده کنید. در خانه یک رفتار و شخصیت و در مدرسه، یک نوع دیگر و در کنار دوستان، نوع دیگر. سردرگمی این نوجوانان و جوانان، در میان این شخصیتها، داستان غم انگیزی است که زندگی بسیاری از آنان را، به تباهی می کشاند. بسیاری در نیمه راه، درس، ورزش و یا آموزش موسیقی که پدر و مادر برای آنان در نظر، گرفته اند، رها می کنند و به دنبال شخصیت واقعی خود، همان "من" که می بایست در یک فضای مستقل و آزاد، شکل بگیرد، در بدر جاده های تخیلی زندگی می شوند. زندگی واقعی و مسئولیتهای روزمره زندگی، برایشان، به شکنجه ای روزمره تبدیل می شود. هر شکستی در فعالیتهای و تلاش هایشان برای تغییر ریل زندگی، ولو کوچک می تواند، آنها را به مرز نابودی بکشاند.

### جمع بندی و نظرات آترناتیو!

به نظر می رسد به بخش پایانی این بحث رسیدیم. نظرات گروه های مختلف پدر و مادرانی که اعتقاد دارند که باید سرنوشت کودک خود را در دست بگیرند و آینده وی را طراحی کنند را با هم بررسی کردیم. در این بررسی حتماً متوجه شدید که مرز بین این گروه های به ظاهر متفاوت، چقدر کم رنگ است. هر چند هم اگر این تفاوتها واقعی باشد، نتیجه این نوع تفکر، یکی است. متدهای برخورد با کودک، تحمیل و تمیق، چه با روشهای خشن، تنبه و داد و بیداد، چه با ملایمت و گفتگو، کودک مورد بحث را از فضایی آزاد و مستقل، محروم می کند. شخصیت مستقل و منحصر به فرد وی، یعنی همان "من"، فرصت شکوفایی و رشد پیدا نمی کند. رشد مستقل روانی و فکری کودک، با تحمیل

نظرات و خواسته های پدران و مادران در مراحل شکل گیری خود، یعنی دوران کودکی و نوجوانی، آسیب بسیار جدی می بیند. که سردرگمی کودک را در میان شخصیت‌های متفاوتی که در طول این رشد، بر او تاثیر گذاشته اند، به دنبال دارد. به همراه این سردرگمی، عدم اعتماد به نفس، ضعف در برخورد با مشکلات روزمره مانند درس، بازی، دوستان و خانه را هم باید اضافه کرد. همچنین ترس از شکست و عدم موفقیت، در نزد گروهی از این کودکان، چنان بزرگ است و بر آنان مسلط، که اینان ترجیح می دهند، دست به کاری نزنند. این نوع کودکان هر نوع شکستی را، ولو کوچک و بی اهمیت، مانند مسابقه دو با دوستان از مدرسه تا خانه را به شدت بزرگ می کنند و بالطبع خود را کوچک و کوچکتر. تایید این موضوع شاید، برای تعدادی از همین کودکان که به سن جوانی و یا بزرگسالی رسیدند، مشکل باشد. ایشان در نگاه اول خود، به دوران کودکی خویش، نمی توانند کشف کنند که، چیزی به آنان تحمیل شده باشد. مثلاً دختری که به سن بیست سالگی رسیده است و حجاب اسلامی به تن دارد، در برخورد اول می تواند مدعی شود که کسی این حجاب اسلامی را به او تحمیل نکرده است. اما اگر به کمک یک روانکاو، عمیقاً شرایط رشد وی، در دوران کودکی، بررسی شود، او به سرعت متوجه خواهد شد که شعار "این حجاب انتخاب من است"، یک دروغ بزرگ است که او به خودش قبولانده است. اگر همین دختر، متولد شده در یک خانواده مسلمان، اما در خانواده ای غیر مسلمان بزرگ می شد، آیا باز هم روسری به سر داشت؟ مسلماً نه. کودکی که با روسری بزرگ می شود، در جوانی نمی تواند به سادگی تشخیص بدهد که آیا این انتخاب وی از زمان کودکی بوده است، یا نه؟ هر خصلت، اخلاق و تفکری دیگر را هم نمی توان، به سادگی تشخیص داد که آیا این انتخاب مستقل شخص در دوران کودکی وی بوده است و یا تحمیل دیگران است. تخریب شخصیت مستقل کودک، خودش را در رفتارها و هنجارهای کودک، در زمان و مکان مناسب نشان خواهد داد. جوانی که هنوز در محیط خانواده گی خویش، زندگی می کند، روابط پیرامونی اش، عمدتاً، روابط پدر و مادرش است، و یا دوستانش، مانند خود وی در کابوس چند شخصیتی دست و پا، می زند، به راحتی نمی تواند، تشخیص دهد، که این و یا آن، رفتار، فکر، خصلت، به وی تحمیل شده است. این قربانیان تحمیل افکار و عقاید پدر و مادر، به فضای مناسب و دور از هر تهمت و تحقیر و برچسب نیاز دارند، تا بتوانند، شخصیت واقعی خود را در زیر آوار تحمیل سلیق و علایق، خصلت ها و افکار دیگران، بیرون بکشند. در بسیاری از مواقع تنها می توان در یک مقایسه، کشف کرد که چه آسیبی "من" در دوران رشد، دیده ام که اگر این آسیب نبود، "من" کسی در موقعیتی دیگر بود. اما همه پدران و مادران، مانند گروه‌های که ما بررسی کردیم فکر نمی کنند. هستند بسیار از پدران و مادران، از جمله خود من، که حاضر نیستند به هیچ وجه نظرات و افکار خود را، هر چند هم انسانی، مدرن و امروزی باشد، به کودک خویش تحمیل کنند. ما معتقد هستیم که خوشبختی و سعادت کودکان، در گروه رشد مستقل روانی و فکری وی است. مسلم کودک ما به آنچه که ما می گویم، عمل نمی کند، بلکه به رفتار ما، نگاه می کند و از آن می آموزد. پس این نگرانی که ممکن است کودک یک خانواده مدرن، امروزی و انسان، به یک فاشیست ضد انسان تبدیل شود، جای بزرگی در محاسبات ما، ندارد. اگر واقعاً رفتار ما، انسانی، مدرن و با احترام به حقوق کودک و دیگران باشد، خطر این که، کودکان ما، به شخصیت‌های مخرب اجتماعی، مذهبی، فاشیسم، مبدل شوند، بسیار ناچیز است. ما باید در رفتار روزمره خود، با کودکان، حداکثر تلاش خود را بکنیم که نظر، ایده و سلیقه ای را به وی تحمیل نکنیم. البته بحث و گفتگو با کودکانمان، مادام که قصد ما، تحمیل وی نیست، نه تنها مضر نیست، بلکه به رشد مستقل نظری و فکری وی، کمک بسیاری می تواند بکند. در این بحث و گفتگو ها کودک ما، می آموزد که چگونه اظهار نظر کند، چگونه از نظرات و ایده های خود، دفاع کند. این امر به وی این شانس را می دهد، که نظرات و افکار خویش را مستقلاً، پی ریزی کند. تحقیر و مسخره کردن، نظرات کودک، یکی از بدترین سلاحها، برای تخریب شخصیت مستقل کودک است. توجه کنید که این یک کودک، حتی اگر ۱۷-۱۸ ساله باشد، است که اظهار نظر می کند. راه حل برای مشکلات دنیا، می دهد. مادام که ما، با احترام متقابل، با نظرات کودکانمان برخورد کنیم، پروسه رشد مستقل روانی و فکری وی را، سرعت می بخشیم. و اگر عکس این باشد، نه تنها، ترمز این رشد،

خواهیم شد، بلکه رشد کل این پروسه را به خطر، خواهیم انداخت. بحث کلی من این است که فرقی نمی‌کند که پدران و مادران افکار مذهبی، راسیستی، سنتی و یا نظرات انسانی، مدرن، سوسیالیستی و کمونیستی دارند، در هر صورت با انتقال این افکار به کودک، آن رشد و شکل‌گیری "من" کودک آسیب می‌بیند. عده‌ای معتقد هستند، چون افکار مسلط در جامعه که از طریق مدیا کانا لهای رسمی مانند مدرسه به کودک منتقل می‌شود، مسموم است، پس ما باید با منتقل کردن افکار خود به کودک از وی در مقابله این حملات مسموم، دفاع کنیم. من به هیچوجه این استدلال را قبول ندارم. چون نتیجه یکی است و کودک در هر صورت نمی‌تواند آن "من" ویژه خود را پایه‌ریزی، شکل و رشد داد. تنها پیشنهادی که به این پدران و مادران دارم این است که با کودک خود وارد یک گفتگوی دوجانبه، با هدف رشد اطلاعات عمومی و همچنین توانایی کودک در بحث و استدلال، شوند. و زمانی که کودک به سنی (این مرز سنی، نزد هر کودکی متفاوت است. پیشنهاد من از 15-16 به بالا است) رسید که می‌تواند از نظرش دفاع کند و نظرات دیگران را مورد بررسی و انتقاد قرار دهد، با او وارد بحث و مناظره برای قانع کردن، مانند هر بزرگسال دیگری، وی شوند.

در پایان باید، اضافه کنم که ما پدران و مادرانی که برای خوشبختی کودکانمان، هر کاری، می‌کنیم. باید با تعمق بیشتری، رفتارمان را با کودکانمان، بررسی کنیم. بررسی روزمره این رفتارها، به ما این شانس را، می‌دهد که اگر، در شرایطی غیر متعارف، چیزی را به کودکانمان، تحمیل کرده ایم، آنرا کشف کنیم و سعی در بازسازی آسیبی که وی از این رهگذر، خورده است، بکنیم. من فکر می‌کنم که رفتار ما، پدران و مادرانی که در آغاز سده ۲۱ زندگی، می‌کنیم، باید، بسیار متفاوتتر از، نسل گذشته امان، باشد. کودکان ما، آینده ما هستند. این تنها، یک شعار نیست. یک واقعیت مهم، در آن نهفته است. ما در رقم زدن جامعه‌ای که فردا، کودکان ما، تشکیل می‌دهند، نقش داریم. این نقش بسیار مهم و جدی است. کودکان ما باید، در محیطی آزاد و مستقل از هر قید و بند، مذهبی، سنتی و عقیدتی، بزرگ شوند. انتخاب روش و منش زندگی، برای آنان باید، آزاده و بدور از هرگونه تحمیل و تحمیقی باشد.